



ژیون حد متکراران شهر

متن نطق

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

در دانشگاه هاروارد

بمناسبت دریافت دکترای افتخاری حقوق



شیرین حدیث کز ازان بشیر

متن فقط

اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر

در دانشگاه هاروارد

بمناسبت دریافت دکترای افتخاری حقوق

۲۳ خردادماه ۱۳۴۷

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در تاریخ ۲۳ خردادماه ۱۳۴۷ در مراسم جشن فارغالتحصیلی دانشگاه هاروارد بیاناتی ایراد فرمودند و از تمام دوئتها و مؤسسات و افراد نیکوکار و نوع پرور خواستار شدند بخاطر سعادت ابناء بشر از طریق يك سازمان جهانی بنام «ژیون خدمتگزاران بشر» بیاری صدها میلیون نفر از مردم جهان که از بیماری، از گرسنگی، از جهل و از تعصبات مختلف اجتماعی رنج میبرند بشتابند و از راه محبت در رفع آلام آنها بکوشند. در این مراسم از طرف دانشگاه هاروارد که قدیمی ترین و مهمترین دانشگاه امریکاست به اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دکترای افتخاری حقوق تقدیم شد. متن کامل فرمایشات شاهانه در دانشگاه هاروارد از نظر اهمیت تاریخی برای اطلاع کلیه هموطنان عزیز نشر میگردد.

آقای رئیس دانشگاه ، خانمها و آقایان

از دریافت دکترای افتخاری دانشگاه شما کمال خوشوقتی و افتخار را دارم . باید بگویم که این مقام عالی علمی که از طرف کهنسالترین دانشگاه امریکا بمن اهداء میشود برایم ارزشی استثنائی دارد ، زیرا اکنون بیش از ۳۳۰ سال است این دانشگاه شخصیت‌های ممتاز در زمینه‌های مختلف کوششهای انسانی پرورش داده است .

بسیار بجاست که بروان دوبرادر بزرگ پرزیدنت جان . اف . کندی فقید و سناتور رابرت کندی فقید ادای احترام کنیم . آنها هر دو در دانشگاه شما تحصیل کردند وافکار روشنفکرانه آنها نور امید بقلب میلیونها نفر انسان آمریکائی و سایر نقاط دنیا بخشیده است . امروز دانشگاه هاروارد صاحب یکی از بزرگترین حیثیت‌های علمی در تمام جهان است ، وما میدانیم که چنین حیثیتی تا چه اندازه عالی و پر ارزش است . کتابخانه عظیم این دانشگاه که با قریب هشت میلیون جلد کتاب خود بزرگترین کتابخانه دانشگاهی جهان است (و خوشوقتم بگویم که قسمتی از آنرا گنجینه میراث فرهنگی کشور خود من بصورت کتابهای خطی و چاپی فارسی تشکیل میدهد) کانونی است که مدارك قریحه و نبوغ آفریننده بشری را در رشته‌های مختلف علمی و ادبی و فکری یکجا گردآورده و از این راه بصورت مظهر معنوی آن دنیائی درآمده است که مادر آرزوی تحقق آنیم ، دنیائی که در آن همه اندیشه‌ها و نیروهای مثبت و خلاقه ، دوران جدائیهای جنرافیائی و نژادی ومذهبی وزبانی ، دست دردست یکدیگر داده و درلوی حقیقتی بالاتر از همه این جدائیها واحدی پدید آورده باشند که قبل از هر چیز مربوط به جامعه بشری باشد . چنین جامعه‌ای خواه ناخواه بوجود خواهد آمد ، زیرا جبر تاریخ است که ما میتوانیم دور نمای این دنیای آینده را بخوبی در افق ببینیم بی آنکه در این مورد به دوربین‌های نجومی احتیاجی داشته باشیم . در این صورت ، هم منطق وعقل سلیم وهم نیک اندیشی و وجدان بشری بما حکم میکنند که استقرار چنین جامعه‌ای را هر قدر ممکن باشد تسهیل کنیم ، تا جامعه سالمی بوجود آید که اجزای آن ،

یعنی فرزندان ما و نوادگان ما برای همیشه از ابتلائات اجتماعی کنونی ما و رنجهای روحی و جسمی که ما با آنها دست بگریبانیم خلاص شده باشند . چرا امروزه ما با این رنجها دست بگریبانیم ؟ برای اینکه مناسفانه جامعه کنونی ما بخلاف آن اجتماعی که دور نمای آنرا در برابر خویش داریم ، جامعه‌ای بیمار است و این بیماری در تمام سطحهای آن بچشم میخورد : چه در سطح بین‌المللی ، چه در سطح ملی ، چه حتی در سطحهای شهری و خانوادگی.

البته مقصودم این نیست که این بیماری فقط امروز بوجود آمده است. آنچه جامعه کنونی بشری را دچار تشنج و پریشانی میکند ، زاده عواملی است که ریشه مزمن دارند . محرومیتها ، تبعیضا ، ستمگریها ، تعصبات ، کینه توزیها و دشمنیها ، فقر ، جهل ، گرسنگی ، بیسوادی ، همه اینها بیماریهایی است که از گذشته برای ما بارث رسیده است . منتها تفاوت اساسی وضع امروز ما با گذشته ، این است که اکنون ما دریافته‌ایم وجود این آفات امری طبیعی و اجتناب ناپذیر نیست ، درست بهمان ترتیب که دریافته‌ایم بیماریهایی از قبیل وبا و طاعون بلایائی آسمانی و غیر قابل اجتناب نیستند. البته توجه بدین واقعیت ، برای نوع انسان‌نگرانی و اضطرابی پدید آورده است که اتفاقاً همان مایه نجات او است . تا وقتی که پدران ما امری طبیعی میدانستند که در صورت بروز وبا یا طاعون خود را بدست تقدیر بسپارند و در انتظار مرگ بنشینند ، طبناً حس سرکشی و عصیان نیز نداشتند . ولی ما اکنون این عصیان را داریم ، زیرا بخلاف آنها این بیماری را با همه وحشتزائی آنها - چاره ناپذیر نمیدانیم ، و بهمین جهت پیشاپیش بسراغ پیشگیری میرویم و در هنگام بروز اپیدمی ، تمام افراد جامعه را برای مبارزه با آن بسیج میکنیم . نتیجه این نگرانی و این عصیان ، این است که امروزه نوع بشر تقریباً گریبان خود را از این بلایا خلاص کرده است.

اگر این حقیقت در مورد بیماریهای جسمی صادق است ، بهمان اندازه میتواند در مورد بیماریهای اجتماعی نیز صادق باشد ، بدین دلیل ماده که هم اکنون نتایج موفقیتهای بشری را در قسمتی از این زمینه ها بچشم

می‌بینیم . مثلاً قرنهای دراز دنیای ما شاهد جنگهای خونین مذهبی بود که بنظر امری نه تنها طبیعی بلکه مقدس جلوه میکرد ، اما اکنون بشر بدین حقیقت اعتقاد یافته است که همه مردم جهان آفریدگان يك خداوندند و هر کدام حق دارند او را بصورتی که ما یلند پرستش کنند . اگر در منشور ملل متحد تصریح شده است که افراد بشر درین مورد حق مساوی دارند ، نه برای آن است که این منشور خواسته باشد این حق را بجامعه بشری تلقین کرده باشد ، بلکه برای آن است که واقعیتهای را بیان کند که بشر امروزی آنرا قبول کرده است .

بهین ترتیب روزگاری وجود رژیمهای استعماری امری طبیعی بنظر میرسید ، زیرا منطق رایج این بود که دولتهای زورمند ملل ضعیفتر را بزیر سلطه خود در آورند و آنها را بِنفع خویش استثمار کنند . ولی امروزه فقط ضعیفان چنین استثماری را طبیعی و اجتناب ناپذیر نمیدانند ، بلکه حتی قسمت اعظم از دولتهای استعماری سابق ، خود نیز بعدم امکان ادامه این وضع پی برده و آنرا برای همیشه کنار گذاشته اند .

بنا بر این اگر اجتماع امروزی ما از گذشته مضطرب تر و آشفته تر است ، برای این است که در عین آنکه به دردهای خود پی برده بدین حقیقت نیز پی برده است که هیچیک از این دردها اجتناب ناپذیر نیستند ، و لاجرم باید بعنوان يك بیماری راه درمان آنها را جستجو کرد . نگرانی و اضطراب بشر امروز ، در واقع محرك آن تلاش مقدسی است که باید جامعه انسانی را در زمینه اجتماعی نیز مانند زمینه جسمانی ، بصورت جامعه‌ای تندرست درآورد . متأسفانه این تلاشها همیشه صورتی سنجیده و منطقی ندارد ، و در نتیجه در بسیاری از موارد از طرف افراد مختلف بصورت عصیانها و خشونتها ، یا بصورت سرخوردگیها و واکنشهای منفی بروز میکند . این عکس‌العملها بهر حال منعکس کننده این حقیقتند که این افراد از هر زاویه‌ای که بجامعه ما نگاه کنند آنرا جامعه‌ای بیمار خواهند یافت .

فی المثل در عالیترین سطح ، یعنی در سطح جهانی چه می‌بینند ؟ يك جامعه بشری را که قانوناً و اخلاقاً همه افراد آن با حق مساوی بدنیا آمده‌اند ،

ولی عملاً در آن عده کثیری از گرسنگی میمیرند و عده قلیلی نمیدانند از فرط سیری چه کنند ، دنیائی را میبینند که بین يك عده ملل مرفه و يك عده خیلی زیادتر ملل فقیر تقسیم شده است، دنیائی که در آن عایدی ملی ۵۰ درصد جمعیت دنیا فقط ۱۰ درصد عایدی جهانی ، و در مقابل عایدی ملی ۴ درصد از همین جمعیت ۴۰ درصد عایدی جهانی است ، دنیائی که در آن بر اثر کم غذائی مزمن که اکنون تقریباً سه ربع مردم جهان گرفتار آنند، از ۶۰ میلیون نفر که سالانه میمیرند مرگ ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر ناشی از اثرات کم غذائی و تغذیه ناقص است ، و این مسئله ای است که امروز برای صدها میلیون نفر از مردم جهان مسئله اصلی یعنی مسئله مرگ و زندگی است .

به موازات مسئله گرسنگی ، مسئله بیماری بچشم میخورد . آمار رسمی حکایت میکند که در حالیکه امروزه نسبت مرگ و میر در امریکا و اروپا در حدود ۱۰ درصد است ، این رقم در امریکای لاتین ۱۷ درصد، و در آفریقا و آسیا ۲۵ تا ۳۰ درصد است. نسبت مرگ و میر کودکان در ایالات متحده ۳۰ در هزار ، و همین نسبت در آفریقا ۲۰۰ تا ۲۵۰ در هزار است . حده متوسط عمر که در امریکای شمالی و اروپای غربی در حدود ۷۰ سال است در آسیا و امریکای لاتین کمتر از ۴۰ سال، و در برخی کشورهای آفریقائی و آسیائی حتی کمتر از ۳۲ سال است .

آیا میتوانیم امیدوار باشیم که لااقل این تفاوت فاحش در حال از بین رفتن است ؟ متأسفانه واقعیت درست از عکس این حکایت میکند . شاید در این مورد تذکر گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد کافی باشد که : « فقر و بیماری بیشتر مردمان کشورهای در حال رشد جهان روبه فزونی است . در این گزارش پیش بینی میشود که در سال ۱۹۷۰ تعداد بیکاران و مردان و زنانی که از بیماری و گرسنگی رنج خواهند برد به مراتب بیش از امروز باشد.»

نتیجه این وضع ، آن مشکل اساسی است که غالباً بدان اشاره شده و در کنفرانسهای مختلف بین المللی بخصوص در آخرین کنفرانسی که اخیراً در دهلی نو برگزار شد ، بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است . این مشکل این است که در وضع کنونی ، نه تنها فاصله ملل غنی و فقیر کم نمیشود، بلکه این فاصله روز بروز زیادتر میشود.

اخیراً دبیرکل سازمان ملل گزارش داد که بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ درحالیکه درآمد سالانه سرانه در کشورهای پیشرفته در حدود ۱۰۰ دلار افزایش یافته ، این رقم برای کشورهای درحال رشد حتی به ۵ دلار هم نرسیده است .

در مورد مسئله خطیر بیسوادی ، وضع بهیچوجه بهتر از این نیست . طبق آمارى که توسط یونسکو تهیه شده ، در حال حاضر بیش از ۷۰۰ میلیون بزرگسال بیسواد و بیش از يك میلیارد نفر بیسواد بطورکلی در روی زمین وجود دارند که از آنها ۹۰ درصد ساکن افریقا و آسیا و آمریکای لاتین هستند ، و این وضعی است که نه تنها از لحاظ اخلاقی و انسانی وحشتناک است ، بلکه صرفاً از لحاظ اقتصادی نیز ، يك سرمایه عظیم بشری را بر اثر جهل و بی اطلاعی توده‌های وسیعی از مردم جهان بیحاصل میگذارد .

ترازنامه مجموع این آمارها و این واقیعت‌ها چه نشان میدهد ؟ در يك طرف يك عده از مردم جهان را که از رفاه اقتصادی ، از بهداشت کامل ، از غذای خوب ، از دانش پیشرفته ، از سطح زندگی عالی برخوردارند ، در طرف دیگر توده عظیم مردمی دیگر را که با فقر ، گرسنگی ، بیماری ، جهل ، و سطح زندگی کمتر از حداقل لازم ، دست بگریبانند . آیا برآستی میتوان گفت این دسته دوم نیز از همان افراد انسانی هستند که خداوند آنها را اشرف مخلوقات نامیده است ؟

در آغاز قرن گذشته ، شاعر بزرگ انگلیسی سموئل تايلر کلریج گفت :
اعلا حد ارتقاء بشری ،

و شکوه نيمروزی ما ، عبارت از این است که بدانیم ،
ما اجزای يك کل اعجاب انگیز میباشیم .

ولی آیا وجدانا میتوانیم قبول کنیم که آن فرد مرفه ، تندرست ، سیرو با سواد بشری با این آدم ناتوان ، گرسنه و بیسواد ، هردو عضو متساوی الحقوق يك واحد هستند ؟ این است دورنمایی که يك فرد باحسن نیت در يك نظر کلی به سطح بین‌المللی جامعه بشری در برابر خود می بیند .
اما در سطح ملی ، حتی در سطحهای شهری و خانوادگی نیز وضع

غالباً بهتر از این نیست. تبعیضات نژادی، امتیازات طبقاتی، تبعیضات طبقاتی، تبعیضات اجتماعی، تجاوز به آزادی‌های فردی هنوز در بسیاری از نقاط جهان رواج دارد. طرز تربیت صحیح نیست و به احتیاجات روحی افراد توجه کافی نمیشود. البته نباید این واقعیت را فراموش کنیم که اگر ما از توجه به بیماری اجتماع خویش ناراحت هستیم، اگر دنیا را تا حد زیادی تاریک می‌بینیم و مشاهده تبعیضات و آلامی که نوع بشر با آنها دست‌بگیر است ما را رنج میدهد، باید خواه ناخواه این فکر در ما بوجود آید که در برابر این رنج عمومی، ناراحتیها و رنجهای خصوصی خود ما، چه در سطح خانوادگی و چه حتی در سطح شهری و مملکتی درجه دوم اهمیت را دارد، و وقتی جزء نمیتواند اصلاح شود که قبلاً «کل» اصلاح شده باشد.

نتیجه تمام این مظاهر بیماری که در جامعه ما بچشم می‌خورد ایجاد حس سرخوردگی در نزد بسیاری از افراد است که آرزوی دنیای بهتر و جامعه‌ای سعادتمندتر را دارند، و انسانی را میخواهند که بقول کنفوسیوس «فارغ از اضطراب، فارغ از تردید، فارغ از ترس» باشد.

در این جاست که این افراد، بر حسب روحیه و بر حسب تربیت خود بدو طبقه متفاوت تقسیم میشود: یک عده بدنبال مبارزه مثبت می‌روند تا از راه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، از راه فعالیت‌های علمی یا فرهنگی، از راه فعالیت‌های اقتصادی و از راه‌های مشابه دیگر سعی در تعدیل وضع اجتماع و تبدیل آن به جامعه‌ای بهتر و سالم‌تر کنند، ولی عده‌ای دیگر بملت سرخوردگی راه منفی پیش میگیرند. میکوشند تا ارتباط خود را با همه مقررات و سنن اجتماع قطع کنند، فقط بدین منظور که عصیان منفی خویش را نسبت بمقررات اجتماع از این راه بروز داده باشند.

با این همه، راه خدمتگزاری واقعی با اجتماع و بعالم بشریت، بروی این دسته از افراد نیز بسته نیست، زیرا اینان اگر هم نخواهند یا نتوانند خود را با سازمان‌های سیاسی و اجتماعی موجود تطبیق دهند باز میتوانند از راه‌های بیواسطه‌تر و شاید کوتاه‌تر در نیل به هدف اصلی خویش بکوشند. باید تذکر دهم که مراد من از اشاره به سازمان‌های سیاسی

و اجتماعی موجود ، هیچیک از مرامهای انعطاف ناپذیر و خشک سیاسی یا اقتصادی نیست ، زیرا اصلی که ما در کشور خویش آنرا بصورت يك واقعیت پذیرفته ایم ، این است که با پیشرفت عظیم علم و صنعت و با اکتشافات و اختراعات بی شمار ، و با دورنمای قدرت روزافزون تکنولوژی و تأثیر آن در جامعه بشری ، دیگر بسیاری از افکار و اصول سیاسی ، و «ایسم» های گوناگونی که در گذشته بمنوان حقایق جاودانی و تغییر ناپذیر بما عرضه شده اند کهنه شده و جوابگوی نیازمندیهای امروزی جامعه بشری نیستند .

بر اساس این اعتقاد ، مادر انقلاب اجتماعی همه جانبه کشور خودمان در سالیان اخیر ، این راه را برگزیدیم که بجای پیروی از مقرراتی غیر قابل انعطاف ، از میان همه اصول و مرامهای موجود آنچه را برای خود مناسبتر تشخیص دهیم و بیشتر پاسخگوی احتیاجات خویش بیاییم برگزینیم ، و در خارج از این مرامها و اصول نیز ، عواملی را که مفید یا ضروری بدانیم خودمان با توجه به شرایط و مقتضیات ملی ابداع کنیم ، و از ترکیب همه اینها برنامه تحول ملی خود را بصورتیکه هر چه بیشتر و کاملتر بتواند منافع مادی و معنوی ما را تأمین نماید طرح و تدوین کنیم و آنرا مورد اجرا قرار دهیم . البته اصولی هست که ما آنها را در هر شرائطی ، اصول غیر قابل تغییر می شماریم . اولین این اصول احترام به شخصیت فرد و ایمان بدین حقیقت است که فرد برده دولت نیست ، بلکه این دولت است که باید خدمتگزار افراد مملکت باشد . اصل دیگر این است که منابعیکه خداوند - که ما عمیقاً بدو اعتقاد داریم - خلق فرموده و آنها را در اختیار بشر قرار داده است بی آنکه خود افراد در این مورد زحمتی کشیده و تلاشی کرده باشند ، از قبیل جنگلها و مراتع و آبها و بطور کلی ثروتهای بزرگ طبیعی که مالکیت فردی آنها میتواند جنبه استثمار پیدا کند ، نمیتوانند با فراد معین تعلق داشته باشند ، بلکه مال جامعه هستند .

غیر از این اصولی که پایه های انقلاب اجتماعی ما هستند و از نظر ما حقایقی تغییر ناپذیرند ، سایر امور چون مربوط به پیشرفتهای علمی و تکنولوژی هستند نه نتها میتوانند تغییر کنند ، بلکه اصولاً باید تغییر کنند ، تا از این راه سیر تکاملی بشر بتواند براه خود ادامه دهد و باصطلاح «درجا» نزند .

این سیر تکاملی جامعه بشری يك شرط اصلی و قطعی دارد، و آن این است که بهر حال میباید بر پایه همکاری هر چه بیشتر جوامع بشری و بر اساس تفاهم متقابل و اشتراك مساعی عمومی در رفع مشکلات جهانی و ملی متکی باشد، و بهمین جهت است که ما اعتقاد داریم بهترین راه این تشریک مساعی در هر اجتماع با هر رژیم و هر سیستمی، اصول تعاونی است، که ما اکنون میکوشیم تا آنرا اساس کار اجتماع نوین خود قرار دهیم.

البته همانطور که ما در اجرای اصول مختلف انقلاب اجتماعی خود از دیگران تقلید نمیکنیم، توقع آن نیز نداریم که دیگران چشم بسته از ما پیروی کنند. من در اینجا فقط واقعیت آزمایش وسیعی را که اکنون در کشور من در راه این تحول در جریان است مطرح میکنم، و بر دیگران است که مفید بودن یا نبودن چنین آزمایشی را برای خود تشخیص دهند. این واقعیت این است که اکنون اجتماع ایرانی بسمورتی یکپارچه و با ایمان و اعتقاد و با هیجانی بیسابقه به راهی میروند که در عمل نتایجی از هر حیث مثبت و درخشان برای آن در برداشته است.

از جمله اصول این آزمایش، اصلاحات ارضی و سهم شدن کارگران تا ۲۰ درصد در سود ویژه کارخانهها، و نیز ایجاد سازمانهای متشکلی است که ما آنها را «سپاهیان انقلاب سفید ایران» نامیده ایم. اینها عبارتند از سه سپاه دانش، بهداشت، ترویج و آبادانی که افراد آنها بمنظور آموزش بیسوادان و اشاعه اصول بهداشتی و نوسازی روستاها به دهات ایران میروند و اصول تمدن و پیشرفت را با خود همراه میبرند. اکنون جوانان این سپاهها، با ایمان و پشتکاری که نه تنها احترام عمیق مردم ایران را بخود جلب کرده، بلکه در مواردی مانند مورد سپاه دانش ایران - شهرت و احترام بین المللی یافته است، به کارخلاقه خود در زمیننهائی که مربوط بهر يك از آنهاست اشتغال دارند، و با کوشش و تلاش قهرمانی خویش در سراسر کشور بصورت عالیترین مظاهر بشر دوستی و خدمتگزاری با اجتماع درآمده اند.

درین مورد، در کشوری که تا پنج سال پیش زنان آن حتی از حق رأی دادن و انتخاب شدن در پارلمان محروم بودند، بزودی دختران ایرانی

نیز دوشادوش برادران خود در همه این تلاشها شرکت خواهند جست .
 بر اساس همین تجارب کلی و با توجه به موفقیت‌های ما فوق انتظاری
 که در این مورد ، با اتکاء به روح بشر دوستی و فداکاری افراد پاکدل خود
 بدست آورده‌ایم ، امروز من میخواهم بنام کسانی که آماده جهادی مؤثر در
 راه خدمت واقعی بعالم بشریت هستند پیشنهادی بکنم که امکان چنین خدمتی
 را که لابد ایدآل قلبی آنان است بدیشان میدهد ، بی آنکه مجبور باشند
 بر خلاف میل خود از راه سازمانهای سیاسی و اجتماعی موجود بگذرند .
 همانطور که گفتم - همه ما خوب بدین واقعیت وقوف داریم - امروزه
 صدها میلیون نفر از مردم جهان در سراسر روی زمین از بیماری، از گرسنگی،
 از جهل ، از تعصبات مختلف اجتماعی رنج میبرند . این مردم احتیاج به
 نیکوکارانی دارند که با فداکاری و با روح بشر دوستی بیاری آنها بشتابند -
 صدها میلیون مرد و زن و کودک و سالخورده در شمال و جنوب و شرق و غرب
 جهان دیده‌براه دارند تا مگر کسانی از راه محبت در رفع آلام آنها بکوشند،
 و من یقین دارم که بموازات آنان ، میلیونها نفر نیز در همین شرق و غرب
 و شمال و جنوب جهان هستند که در قلب خویش آرزوی این خدمت بیشائبه
 و انسانی را بهممنوعان خود دارند . میلیونها نفر هستند که آرامش روحی
 و رضایت وجدانی خویش را در این می‌بینند که احساس کنند بخاطر يك ایدآل
 عالی‌زندگی میکنند و در تلاش خویش از يك هدف واقعاً انسانی ، وبه‌همین
 دلیل مقدس ، الهام و نیرو میگیرند .

با توجه بدین واقعیت ، من امروز پیشنهاد میکنم که سپاهی بین‌المللی
 بنام «لژیون خدمتگزاران بشر» بوجود آید که در آن افرادی از هر کشور،
 هر طبقه ، هر نژاد ، هر مذهب ، هر جنس ، هر سن ، در هر وضع اجتماعی
 واقتصادی، فقط با این وجه اشتراك که قسمتی از عمر خود را وقف خدمتگزاری
 به نوع انسان کنند بوجود آید ، و چون خواه ناخواه وجود مرکزی برای
 اداره کلی چنین نیروئی لازم است از این لحاظ فقط به سازمان ملل متحد
 یعنی سازمانی که بصورت بین‌المللی و بشری بوجود آمده است وابسته باشد .
 البته این راه آسانی است که بگویم وقتی که چنین سپاهی بین‌المللی

بوجود می‌آید ، حتماً شایسته است که کشورهای مختلف جهان نیز قدمی و لو ناچیز در راه خلع سلاح بردارند و قسمتی از صرفه‌جویی را که بدین ترتیب حاصل می‌کنند در اختیار این سپاه جهانی بگذارند .

ولی تا وقتی که چنین روزی فرا رسد ، می‌توان امید داشت که چنین اقدامی اقلاً بصورت داوطلبانه انجام گیرد ، یعنی نه تنها افراد و سازمانهای بشردوست ، بلکه دولتها نیز از طریق سازمان ملل بصورت عطیه بچنین لژیونی که بخاطر سعادت نوع انسان ایجاد میشود کمک مالی کنند ، زیرا بهر حال هزینه زندگی و کار این افراد داوطلب میبایست توسط سازمان ملل متحد تأمین گردد .

از دوران امپراتوری روم تا همدین عصر ما لژیونهای بسیاری بخاطر پیروزی نظامی پدید آمده است . بیائید یکبار لژیونی بین‌المللی بوجود آوریم که هدفش پیروزی در پیکار با دشمنان واقعی بشر یعنی با فقر ، با جهل ، با گرسنگی و با بیعدالتیهای اجتماعی باشد . بگذارید تاریخ آینده گواهی دهد که نیروی معنوی خدمتگزاران بشر از قدرت هر سپاه و نیروی تخریبی هر اسلحه‌ای قویتر و پایدارتر است . بگذارید در دنیای مادی ما آنهائیکه میخواهند خود را وقف خدمت به بشریت کنند بدور هم گرد آیند و صدای معنویت را بگوش صدها میلیون از برادران و خواهران بی‌پناه و نومید خود در سرتاسر جهان برسانند .

بگذارید در تاریکی خودخواهیها ، حسابگریها ، تبعیضا و ستمها ، فروغ یزدانی از خود گذشتگی و فداکاری و نوع دوستی بدست چنین نیروئی بدرخش در آید . بگذارید این گفته سعدی ، شاعر بزرگ بشریت ، بدست این افراد تحقق یابد که :

تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی